مفاهیم اصطلاحات در آثار مبارکه (۱٤)

فاروق ایزدی‌نیا

نسخه اصل فارسی



## مفاهیم اصطلاحات در آثار مبارکه (۱٤)

## فاروق ایزدی‌نیا

**نگاهی به لوح مبارک برهان**

در آثار مبارکه مکرّراً به سبقت رحمت الهی بر جمیع اهل عالم اشاره شده است. خداوند مایل است جمیع ناس به رحمت و رحمانیت او ایمان داشته باشند و خود نیز دیگران را مورد لطف و رحمت خود قرار دهند و بنا به عبارت مشهور "اِرحَم تُرحَم" رحمت واسعۀ الهیّه در میان خلق جریان یابد. امّا، گاهی اوقات، اعداء الهی مرتکب اعمالی می‌شوند که سبب خشم الهی شده مجازاتی را برای خلق در نظر می‌گیرد. یکی از مثال‌های بارز آن قحط و غلایی است که بعد از شهادت جناب بدیع در ایران رخ داد و عاقبت با وساطت یکی از احبّای مقرَّب این قحطی به پایان رسید.

قضیه طبق مندرجات تاریخ جناب سمندر از این قرار است که، "در سال 1288 به سبب شهادت حضرت بدیع در ایران قحط و غلا استیلا یافت و جمعی کثیر از گرسنگی به هلاکت رسیدند. این بزرگوار [جناب ملّا علی‌اکبر شهمیرزادی ایادی امرالله] ترحّماً علی الکلّ من الدّاخل و الخارج عریضه به شفاعت به توسّط خادم به حضور مبارک معروض داشته رفع بلا و دفع غلا مسئلت می‌نماید و در جواب لوحی [به امضاء کاتب وحی] نازل می‌شود:

«و این که در تنگی و قحطی ایران مرقوم فرموده بودید، این از وعدۀ الهی بود در الواح. چنانچه در همان سنه که لوح منیع به ید بدیع ارسال در الواح ذکر شدائد و بلایا و قحط آن دیار تصریحاً نازل شده و وعید الهی کلّ را احاطه نموده چنانچه آیه‌ای نازل که مضمون آن این است: اگر نظر به ملاحظۀ احباب نبود کلّ هلاک می‌شدند. ولکن بعد از وصول مکتوب آن جناب تلقاء عرش حاضر شدم و استدعای آن جناب را معروض داشتم. فرمودند شفاعت ایشان قبول شد. سوف یرون أنفُسَهُم فی رخاءٍ مبین. و بعد فرمودند، ای علی هنوز اثر دم بدیع از ارض محو نشده و تو می‌دانی که آن مظلوم به کتابی فرستاده شد که ابداً از برای نفسی در آن عذری باقی نمانده و اصل امر به کمال تصریح ظاهر شده. مع‌ذلک وَرَدَ علیه ما وَرَد." (تاریخ سمندر، ص234)

بعد از شهادت نورین نیّرین در اصفهان، دیگربار برق خشم و غضب الهی درخشیدن گرفت و در لوحی به نام لوح برهان انعکاس یافت. بخشی از این لوح مبارک در دو قسمت در لوح مبارک خطاب به شیخ نجفی، ملقّب به ابن ذئب، نقل شده است تا سبب عبرت مخاطب لوح اخیر باشد. لوح برهان در آثار قلم اعلی، ج2، طبع بمبئی، ص151 به بعد؛ مجموعه الواح مبارکه طبع مصر، ص53 به بعد، مجموعه‌ای از الواح جمال اقدس ابهی که بعد از کتاب اقدس نازل شده، ص125 به بعد؛ رحیق مختوم، ج2، ص399 به بعد؛ مجموعه آثار قلم اعلی، شماره 35، ص13 به بعد؛ مجموعه آثار قلم اعلی، شماره 47، ص127 به بعد؛ مجموعه آثار قلم اعلی، شماره 97، ص72 به بعد؛ نورین نیّرین، ص245 به بعد درج شده است.

**تاریخ و محلّ نزول و مخاطبان**

زمانی که شهادت نورین نیّرین در اصفهان رخ داد، حضرت بهاءالله در عکّا بودند. لذا، در عکّا از قلم مبارک عزّ نزول یافت. تاریخ نزول آن را جناب اشراق خاوری (گنج شایگان، ص145) 1297 قمری ذکر کرده‌اند. مخاطبان این لوح مبارک دو تن از ملّایان اصفهان هستند. یکی میر محمّدحسین امام جمعه و دیگری شیخ محمّدباقر مجتهد اصفهانی است.

قضیه از این قرار است که بعد از وفات میر محمّدحسن سلطان‌العلما امام جمعه، که میزبان حضرت ربّ اعلی بود، برادرش به امامت جمعه اصفهان منصوب شد. او از دو برادر اصفهانی، یعنی جناب آقا میرزا حسن و آقا میرزا حسین خواست که همانند پدرشان آقا میرزا ابراهیم که ناظر امور مالی سلطان‌العلما بود، به امور مالی او رسیدگی کنند. مدّتی این دو برادر به این امور پرداختند و املاک برای او خریدند تا آن که به اندیشه محاسبۀ ارقام افتادند و متوجّه شدند مبلغ هجده هزار تومان از امام جمعه طلب دارند. موقعی که صورت حساب به او دادند ابداً او را خوش نیامد و در نتیجه به شیخ محمّدباقر مجتهد مراجعه کرد و او را با خود همدست کرد و چون نیاز به حامی داشتند مسعود میرزا ظلّ‌السّلطان، فرمانفرمای اصفهان و دیگر نقاط اطراف، را با خود همراه و هم‌رأی ساختند. با اقداماتی که انجام دادند سه برادر را دستگیر کرده محبوس ساختند. خبر به ناصرالدّین شاه رسید. دستور اکید داد که زندانیان را صدمه نزنند و به طهران بفرستند.

در این میان ظلّ‌السّلطان به دفاتر تجاری این دو برادر رسیدگی کرد و دریافت که امام جمعه به آنها مقروض است و به این علّت کمر همّت به قتل آنها بسته است. او قصد داشت دو برادر را به طهران بفرستد که امام جمعه متوجّه قضیه شد و مردم را تحریک کرد که دکان‌ها را بستند و به خیابانها ریختند. البتّه برادر کوچک‌ترشان، اسمعیل، را آزاد کردند که پول برای حاکم فراهم آورد. او پول و لباس فراهم آورد ولی دیگر نزد حاکم باز نگشت.

ظلّ‌السّلطان که از خشم شاه هراس داشت، اقدام به اجرای فتوای قتل دو برادر ننمود و در نتیجه شیخ محمّدتقی اصفهانی، معروف به نجفی، که پسر شیخ محمّدباقر بود، آستین بالا زد و در جمع مردم فریاد کشید که من خودم برای ریختن خون آنان حاضرم. به هر حال، آن دو مظلوم را سر بریدند و امام جمعه و شیخ اجازه دفن اجساد را نمی‌دادند. تا بالاخره حاکم امر به تدفین داد. با این حال، امام جمعه و شیخ به جمعی از طلّاب دستور دادند آن دو جسد را طناب به پای ببندند و کشان کشان به خرابه‌ای برده دیوار بر آنها خراب کنند. بعداً، یکی از نفوس سلیمه به نام آقا محمّدباقر مدرّس، پدرزن ظلّ‌السّلطان، که از ابتدا هم سعی داشت جان آنها را نجات دهد از حاکم اجازه گرفته اجساد را برده با احترام دفن کرد. جناب آقا میرزا محمّدحسین محبوب‌الشّهداء در حین شهادت چهل و پنج ساله بودند و جناب آقا میرزا محمّدحسن سلطان‌الشّهداء چهل و سه سال داشتند.

یکی از احبّای قدیم اصفهان اجساد را دیده بوده و توضیح داده که، "من در روز شهادت آن دو بزرگوار در معرکه مزبور حاضر بودم و به چشم خود دیدم که جسد سلطان‌الشّهداء و محبوب‌الشّهداء برهنه و عریان روی خاک افتاده و فقط ساتر مختصری بود و پهلوهای آن دو شهید سعید از ضرب لگد معاندین که با نعل کفش‌های سنگین خود بر آن دو شیفتۀ الهی وارد می‌ساختند کبود شده بود." (نورین نیّرین، ص103)

جمیع اموال این دو برادر به غارت رفت و آنچه که باقی ماند تخریب شد. حتّی ظرفی نماند که به اطفال با آن آب بدهند. خانواده هیچ نداشتند که رفع گرسنگی نمایند و کسبه هم هیچ چیز به آنها نمی‌فروختند.

نکتۀ جالبی را جناب ابوالفضائل دربارۀ شهادت این دو نفس مقدّس مرقوم داشته‌اند:

"محمّدتقی نامی از تجّار اصفهان حکایت نمود که چون در سنۀ 1296 هجری حادثۀ شهادت نورین نیّرین، الحسن و الحسین قدّس الله تربتهما، وقوع یافت، بعد از ظهر یوم 23 شهر ربیع‌الأوّل که یوم شهادت بود برای شغلی از اَشغال تجارت به جلفا، که مسکن نصاریٰ است رفتم و عموم اهالی را از این حادثۀ کبری غمگین و محزون یافتم. در این اثناء فَتاتی [دختری] از اجانب از من پرسید که، «سبب قتل این دو سیّد جلیل چه بود؟» گفتم، «به سبب این که از طائفۀ بابیه بودند.» گفت، «دانم بابی بودند؛ فائدۀ قتل ایشان چه بود. نه از ذُرّیّۀ پیغمبر شما بودند و به مکارم اخلاق و محاسن اطوار اشتهار داشتند؟» گفتم، «قتل ایشان را علمای ما موجب ثواب می‌دانند و مایۀ تقرّب حضرت ربّ‌الأرباب می‌شمرند.» چون این عبارت را مسموع داشت متعجّبانه در من نظر نمود و گفت، «ویلٌ لَکُم یا أیّتها الأمّة العجیبة. اگر قتل ذرّیّۀ نبویه از حسنات شماست، پس سیّئات شما چه باشد؟» این بگفت و روی برتافت و در غایت سرعت به جانب منزل خود شتافت." (فرائد، ص726-727)

**عاقبت حال معاندین**

جمال مبارک عاقبت حال معاندین را پیش‌بینی فرمودند. خطاب به جناب زین‌المقرّبین فرمودند، "آنچه در ارض از اموال به غارت بردند و از هر قطره خونی که در آن ارض به غیر حق چکیده خلق لاتُحصی از ارض رفته و می‌رود ... حق را نوم اخذ نکرده و نمی‌کند. بیدار و آگاه است. البتّه ظالمین به ثمرات اعمال خود معذّب خواهند شد." (نورین نیّرین، ص103)

جمال مبارک در لوح جناب زین‌المقرّبین می‌فرمایند، "از ظهور یک عمل رقشا، عُبیدالله ثانی ظاهر شد و ارتکاب نمود آنچه را که عبیدالله اوّل ارتکاب نمود." (نورین نیرین، ص103 / توضیح آن که عبیدالله اوّل ابن زیاد بود که امام حسین را در صحرای کربلا به فرمان او به شهادت رساندند.) عبیدالله ثانی، اگرچه جناب اشراق خاوری مرقوم داشته‌اند لقبی است که جمال مبارک به امام جمعه اصفهان داده‌اند، امّا از سایر الواح معلوم می‌شود که ظهور شخصی یاغی در ارومیه به نام عبیدالله و کشتاری که او کرد سبب شد این لقب به او داده شود و حتّی ظهور او را ناشی از ظلمی بدانند که شیخ محمّدباقر و میرمحمّدحسین امام جمعه مرتکب شدند.

عبیدالله ثانی کرد بود و در ارومیه طغیان کرد و جمعی کثیر را به قتل رساند از جمله گروهی از احبّای الهی نیز به شهادت رسیدند. جمال مبارک در لوحی می‌فرمایند، "نفوس مقدّسه مطمئنّۀ راضیۀ مرضیه آنچه بر ایشان وارد شود فی سبیل‌الله بوده و خواهد بود. اگر شهید شوند ارواحشان به رفیق اعلی صعود نماید و در فردوس اعلی مقرّ یابند... ولکن نفوس ظالمه به شرارۀ غضب عبیدالله ثانی مبتلا و بعد از خروج روح به عذابی که صدهزار بار از عذاب دنیا اشدّ و اعظم است معذّب شده و خواهند شد." (مائدۀ آسمانی، ج8، ص103)

جمال مبارک دربارۀ ارتباط طغیان عبیدالله کرد و ظلمی که در اصفهان بر احبّاء روا شد چنین می‌فرمایند، "طوبی لمن یذکُرُ الصّاد و ما وَرَدَ فیها. عالم را احزان و بلایا احاطه نموده. آنچه ذکر شد البتّه واقع خواهد شد. در عبیدالله ثانی ملاحظه کنید. انّه سیّئةٌ مِن سیّئاتِ الذّئب و الرّقشاء. چه مقدار از بلاد و نفوس که از شعلۀ نار نفسش سوختند و مفقود گشتند. اگر عباد به انابه و رجوع فائز شوند یرون ما لا رأت عینٌ و العاقبة للمتّقین." (آثار قلم اعلی، ج6، ص284)

در لوح دیگر مذکور، "در ارض صاد ملاحظه فرمایید. مع آن که از اوّل ظهور جمال قدم جمیع را از نزاع و فساد و جدال منع فرمودند و این فقره را جمیع مطّلعند معذلک به آن دو مظلوم، مع آن که مال احدی را نبردند و ظلم و ستمی از ایشان نسبت به نفسی ظاهر نشد بلکه مطالع شفقت و مرحمت و عنایت بودند، وارد آوردند آنچه قلم و لسان از ذکرش عاجز است. این اعمال شنیعه سبب و علّت ظهور طاغی باغی عبیدالله ثانی شده و می‌شود. چه مقدار از نفوس از میان رفت و چه مقدار ضرر به دولت و رعیّت وارد شد." (آثار قلم اعلی، ج7، ص130-131)

ظلّ‌السّلطان که یا از خوف تحریک مردم توسّط شیخ و امام جمعه، یا به طمع اموالی که از شهادت نورین نیّرین نصیبش می‌شد، در این جنایت سهیم گشت، در سال 1324 که محمّدعلی‌شاه به سلطنت رسید، از حکومت اصفهان معزول شد و با فرزندانش به اروپا رفت. در اروپا با حضرت عبدالبهاء ملاقات کرد. مرکز میثاق دربارۀ او و جنایتی که در اصفهان اتّفاق افتاد می‌فرمایند:

"ظلّ السّلطان از برای من در پاریس گفت می‌خواهم یک مسأله تفصیلش را به شما بگویم. خواهش دارم این حکایت را گوش بدهید. گفتم بگو چه عیب دارد. گفت قضيه سلطان الشهداء و محبوب الشهدا را مي‌خواهم تفصيلش را برای شما ذکر کنم قسم خورد که اين کار را پدرم کرد اين گناه از من سر نزد و اين عصيان بر گردن پدر من است. به من نوشت حضرات را بياور بکش من نوشتم که حضرات يعنی سلطان الشهداء و محبوب الشهداء از اشخاص عادی نيستند که من آنها را بياورم بکشم از نفوس معتبر و محترم اين شهرند از کشتن اينها اهالی اصفهان خيلی جزع و فزع خواهند نمود مصلحت دولت نيست که اينها را بکشد جواب ثانی رسيد که بايد حکماً اينها را بکشی جواب نوشتم که اين مسئله بسيار مشکل است اگر امر مي‌فرمائيد اينها را بياورم توبه بدهم اينها از ساداتند از سلاله پيغمبر هستند از سادات صحيح النسب‌اند. امر سيُّم آمد که بدون مراجعه، به وصول اين امر، فورا اينها را بياور و بکش من اول اشخاصی فرستادم نزد حضرات که اينها را نصيحت بکنيد که امر چنين است من مجبورم ديگر چاره نيست جز آن که شماها تبری بکنيد من علما را جمع مي‌کنم و شما را در مجلسی حاضر مي‌نمايم آنجا تبری بکنيد اين وسيله مي‌شود که من شما را از اين ورطه خلاص نمايم قبول نکردند مجبور شدم آنها را به حبس بياورم بعد در حبس نفوس متعدّده‌ای را محرمانه نزد آنها فرستادم تا نصيحت کنند و به آنها بگويند که اين حکم پادشاهی است نمي‌شود از آن صرفنظر کرد شما بيائيد تبری کنيد از اين مسئله بگذريد و الّا شاه بابا ابداً قبول نمي‌کند. آنها قبول نکردند بعد خودم آنها را در شب خواستم و گفتم آقا سيد حسن و آقا سيد حسين اين مسئله خيلی عظيم شده است شاه بابا نهايت اصرار در قتل شما دارد وسيله ديگر از برای من در دست نمانده است مگر آن که بگويم شما تبرّی کرده‌ايد و الّا اگر من نکشم شاه بابا مسئول مي‌داند من نمي‌گويم که بد بگوئيد همين‌قدر بگوئيد که ما بهائی نيستيم ديگر من باقيش را درست مي‌کنم گفتند ممکن نيست ما بهائی هستيم يا بهاء الابهی. گفتم آقا ميرزا حسين مي‌کشند؛ گوش ندادند گفتند يا بهاء الابهی. آنچه لازم بود من کردم ابدا قبول نکردند شاه هم با نهايت اصرار قتل آنها را مي‌طلبيد ديدم اگر من نکنم شاه بابا مرا مي‌کشد. اين حکايتی است که ظلّ‌السّلطان برای من مي‌گفت. مي‌گفت که آنچه من کردم که همين‌قدر بگوئيد ما بهائی نيستيم آنها قبول نکردند بل گفتند يا بهاء الابهی يا بهاء الابهی." (رحيق مختوم، ج1، ص٦٤٠-٦٤٢)

ظلّ‌السّلطان مورد غضب پدرش قرار گرفت و دائرۀ فرمانروایی‌اش به اصفهان محدود شد. حضرت بهاءالله در تاریخ 9 جمادی‌الاوّل 1309 دربارۀ او می‌فرمایند، "عجب در آن است که پادشاه ایران الی حین آگاه نشده بر عنایت و صبر و حلم ربّانی. از حق بطلبید سلطان را آگاه نماید. دشمن حقیقی او پسرش ظلّ‌السّلطان است. کلّ می‌دانند سیّاح را به سجن اعظم فرستاد مخصوص از برای ظهور فساد اکبر و چون منع شد بر عناد قیام نمود و پادشاه هم اوهامات و مفتریات او را قبول کرد و مُدُن و دیار الهی را به ذئب اعظم دنیا واگذارد. در جمیع دنیا در شقاوت و نفاق مثل و شبیه نداشته و ندارد. چندی قبل به این کلمۀ علیا نطق نمودیم انّه شرب مِن دم الأولیاء ما لاتعادله الدّجلة و لا الفرات و لا الجیحون و لا السّیحون..." (مائدۀ آسمانی، ج4، ص156)

حضرت ولی امرالله دربارۀ عاقبت سوء ظلّ‌السّلطان می‌فرمایند، "شاهزادۀ جبّار و ستمکار، مسعودمیرزا ظلّ‌السّلطان که ارشد ابناء ناصرالدّین‌شاه بود و به دو خمس از قلمرو فرمانروایی پدرش حکومت داشت و از قلم حضرت بهاءالله به شجرۀ جحیم ملقّب شده بود آخر کار به وبال و نکبت گرفتار گشت، دائرۀ فرمانرواییش محدود به اصفهان گردید؛ از جمیع احترام و بزرگواری و جاه جلال خود برکنار و مهجور گشت." (ترجمه از گاد پاسز بای، ص232 / نورین نیّرین، ص231)

حضرت ولی امرالله در ذکر عاقبت حال میرمحمدحسین امام جمعه می‌فرمایند، "میرمحمّدحسین ملقّب به رقشا که جمال قدم او را از ظالم ارض طف بی‌رحم‌تر و شریرتر نامیده‌اند در همان ایّام از اصفهان تبعید و نفی گردید و از قریه‌ای به قریه‌ای پناه می‌جُست و ناگهان به مرضی گرفتار شد که بدنش بوی عَفِنی داشت و رائحۀ کریهه‌اش به درجه‌ای بود که زن و دخترش نیز به او نزدیک نمی‌شدند با این حالِ زار بمرد و هیچ کس از اهل محلّ جرئت نکرد او را به خاک بسپارد. عاقبت به واسطۀ چند نفر حمّال مدفون گردید." (گادپاسز بای، ص232-233 / نورین نیّرین، ص237)

جناب حاجی میرزا حیدرعلی راجع به امام جمعه اصفهان مرقوم داشته‌اند: "بعد از شهادت حضرت سلطان الشهداء روحی لرشحات دمه و دم اخيه الفدا که به واسطه اموال و ثروت آن شهيدين فی سبيل الله جزای ظلم، امام جمعه را کور کرد و کر کرد و با حضرت والّا ظلّ‌السّلطان مخالفت نمود و خلق را بر حکومت شورانيد روز چهلم شهادت آن شهيدين مظلومين بود که امام جمعه را حضرت والا از اصفهان مجبوراً محبوساً حرکت داد... و به این واسطه خدّام امام جمعه و مفسدین اطرافش متواری شدند." (بهجت‌الصّدور، طبع آلمان، ص193) سال وفاتش 1298 است.

حضرت بهاءالله دربارۀ عاقبت او فرموده‌اند، "قَدِ ٱشْتَعَلَتْ نارُ ٱلظُّلْمِ فِيْ أَرْضِ ٱلصّادِ بِما ٱکْتَسَبَتْ أَيادِ ٱلَّذِيْنَ کَفَرُوا بِٱللّهِ ٱلعَلِيَّ ٱلْعَظِيْمِ، إِنَّ ٱلرَّقْشآءَ لَدَغَتْ آلَ ٱلرَّسُوْلِ وَ نَهَبَتْ أَمْوالَهُمْ إِنَّ رَبَّکَ لَهُوَ ٱلْعَلِيْمُ ٱلْخَبِيْرُ، قَدْ أَخَذْناها بِسُلْطانٍ مِنْ عِنْدِنا وَ جَعَلْناها عِبْرَةً لِلنّاظِرِيْنَ." (لَئَالِيُ الحِكمَةِ، ج3، ص172 / مضمون: در اصفهان به علّت آنچه که کفّار مرتکب شدند، آتش ظلم شراره کشید. رقشاء خاندان رسول را گزید و اموالشان را غارت کرد. خداوند علیم و خبیر است. او را به قدرتی از سوی خود اخذ کردیم و عبرت برای ناظران قرار دادیم.)

رفیق او شیخ محمّدباقر که علاوه بر جنایت اصفهان، فتوای قتل جناب عبدالمجید نیشابوری، ملقّب به ابابدیع را نیز در کارنامۀ اعمال خود دارد، دو سال بعد از وفات امام جمعه، مجبور به ترک اصفهان و عزیمت به عتبات شد. در عتبات در گمنامی بمرد. حضرت ولی امرالله دربارۀ او فرموده‌اند، "شیخ محمدباقر که حضرت بهاءالله در لوح برهان او را ذئب نامیده‌اند و نیز او را به جملۀ "مَثَلُکَ کَمَثَلِ بقیةِالشّمس علی رؤس الجبال" مخاطب داشته‌اند در نهایت بدبختی و مسکنت و ندامت و پشیمانی جان داد." (گاد پاسز بای، ص232 / نورین نیّرین، ص236)

**مضمون لوح مبارک**

ابتدای لوح مبارک با عبارت "قد أحاطَت أریاحُ البغضاء سفینة البطحاء بمَا ٱکتَسَبَت أیدی الظّالمین." شروع می‌شود که اشاره به سیّد و اولاد رسول بودن سلطان الشّهداء و محبوب‌الشّهدا دارد که در طول لوح به نوع دیگر به این نسبت با حضرت رسول اشاره دارند. مثلاً می‌فرمایند، "قد قَطَعتَ بَضعَةَ الرّسول و ظنَنتَ أنَّکَ نَصَرتَ دینَ الله. کذلک سَوَّلَت لَکَ نفسُک و أنت مِنَ الغافلین." (مضمون: گوشت تن رسول الهی را قطع کردی و تصوّر کردی که به نصرت دین الهی برخاستی. نفست تو را فریب داد و تو غافل هستی.) در جای دیگر می‌فرمایند، "قد ذابَ کَبِدُ البتول مِن ظلمک و ناح أهلُ الفردوس فی مقامٍ کریم." (مضمون: جگر حضرت فاطمه از ظلم تو ذوب شد و اهل فردوس در عالم بالا نالیدند.)

حضرت بهاءالله خطاب به شیخ تأکید دارند که نه کینه‌ای نسبت به او دارند و نه به هیچ کس دیگری از بندگان. زیرا عالِم حقیقی تو و امثال تو را در جهل آشکار می‌بیند. اگر تو می‌دانستی که چه عملی مرتکب شده‌ای خودت را در آتش می‌انداختی یا به کوهها پناه می‌بردی و آنقدر می‌گریستی تا به جایگاهی که برایت تدارک دیده شده راجع شوی.

از او طلب انصاف می‌فرمایند که در نگاهی به گذشته بگوید که علمای یهود به چه برهانی علیه حضرت مسیح فتوا دادند یا علمای فریسی و بت‌پرستان به چه دلیل حضرت رسول را انکار کردند در حالی که کتاب ایشان فارق بین حق و باطل بود و عدالتی را آورد که ظلمات ارض از نور آن زائل گشت. در اینجا می‌فرمایند تو به همان دلائلی تشبّث جُستی که علمای جاهلیه در آن عصر دستاویز ساختند.

از او سؤال می‌فرمایند که وقتی ایشان را ندیده و با آن حضرت معاشرت نکرده و انس و الفتی نداشته چرا مردمان را به سبّ و لعن جمال قدم امر کرده است. آیا مولایش امر کرده یا هوای نفسش او را وادار نموده است. حتّی به او ثابت می‌فرمایند که حکم قرآن را زیر پا گذاشته است. زیرا به کسانی که خدای را می‌پرستند و به حقانیت حضرت رسول و قرآن کریم اذعان دارند، نسبت کفر و گمراهی داده است.

بعد می‌فرمایند تو جاهلی؛ زیرا عالِم کسی است که به ظهور من اعتراف نماید و از دریای علم من بنوشد و در آسمان محبّت من پرواز کند و غیر مرا کنار بگذارد و آنچه که از ملکوت بیانم نازل شده بگیرد. چنین فردی "بمنزلة البصر للبشر و روح الحَیَوان لجسد الإمکان." بعد تأکید دارند که اهل سراپرده‌های عظمت و کسانی که از بادۀ حیرت به اسم جمال قدم نوشیده‌اند و اهل ملأ اعلی به چنین عالِمی درود می‌فرستند. بعد می‌فرمایند که ای باقر اگر تو چنین عالِمی هستی دلیل بیاور و برهانی نشان بده والّا زمام نفس خود را بکش سپس به سوی مولایت رجوع کن تا مگر گناهانت را ببخشد. گناهانی که برگهای سدرۀ منتهی را سوزاند و چشم عارفان را گریانید.

جالب است که او را به جمیع منکرین ادوار قبل تشبیه می‌فرمایند، "بک انشقَّ سِترُ الرّبوبیة و غُرِقَتِ السّفینة و عُقِرتِ النّاقة و ناح الرّوح فی مقامٍ رفیع." (اشاره به غرق کردن سفینۀ امرالله و پی کردن ناقۀ صالح و نالیدن حضرت مسیح در اعلی علیّین است)

بعد تأکید دارند که علیرغم ظلمی که مرتکب شده، جمال قدم به ندای بلند اهل عالم را به سوی سدرةالمنتهی و افق اعلی دعوت می‌فرمایند. خوشا به حال کسی که آیت کبرا را ببیند و گوشی که ندای شیرینش را بشنود و وای بر گناهکاری که روی برگرداند. جمال قدم صراحةً می‌فرمایند تو برای عرفان سدره انسانی و خدمت به آن آفریده شدی ولی چون نیک بنگری آثار شمشیرت را بر شاخ و برگ آن مشاهده می‌کنی.

در اینجا می‌فرمایند، آیا گمان بردی که ما از ظلم تو می‌ترسیم. پس بدان که از اوّلین روزی که صریر قلم اعلی بلند شد ارواحمان و اجسادمان و فرزندانمان و اموالمان را در راه خداوند انفاق کردیم و افتخار هم می‌کنیم. هر قدر بلا بیشتر شد محبّت اهل بهاء بیشتر شد. آنچه که در قرآن نازل شده، یعنی فتمنّوا الموت إن کنتم صادقین، گواهی است صادق بر آنها. آیا کسی که خود را پشت پرده‌ها نهان می‌سازد بهتر است یا کسی که جانش را در راه خدا انفاق می‌کند؟ زیرا محبّت رحمن به شأنی آنها را اخذ کرده که نه توپ‌های عالم آنها را منع کرده و نه شمشیرهای امم از توجّه به بحر عطای پروردگارشان باز داشته است.

در اینجا جمال مبارک او را دعوت می‌کنند که به حضور مبارک برود و اسرار آنچه را که حضرت موسی از سدرۀ مشتعله در کوه طور شنید بشنود. او را ملامت می‌فرمایند که آیا ریاست او را غرّه ساخته است و امر می‌فرمایند که لوح رئیس، خطاب به عالی‌پاشا صدر اعظم عثمانی، را که سبب مسجونیت هیکل اطهر شده بخواند تا پی ببرد به آنچه که نزد جمال ابهی است. به او می‌فرمایند که باید کتاب ایقان و لوح خطاب به مَلِک پاریس را بخواند تا سرنوشت امثال خود در ادوار قبل را بداند و نیز یقین کند که حضرت بهاءالله قصد فساد بعد از اصلاح ارض را ندارند بلکه خالصاً لوجه‌الله بندگان را متذکّر می‌دارند. هر کس خواست اقبال کند و هر کس هم نخواست اعراض نماید.

خطاب به علما می‌فرمایند که امروز هیچ چیز آنها را نفعی نمی‌بخشد و هیچ اسمی سودی ندارد مگر آن که به اسم جمال قدم که خداوند مظهر امر و مطلع اسماء حُسنای خود برای مردمان قرار داده توجّه نمایند. تأکید دارند که علوم و فنون و زخارف و عزّت ظاهره آنها را بی‌نیاز نسازد. باید همه را رها کنند و به کلمۀ علیا که در آثار الهی تفصیل یافته توجّه نمایند.

در بیانی ظریف شیخ را "فرعون" لقب می‌دهند: "یا باقر انظُر ثمّ اذکُر ما نَطَقَ به مؤمن آلک من قبل أتقتلون رجُلاً أن یقولَ ربّی الله و قد جائکم بالبیّنات مِن ربّکم..." که داستان مؤمن آل فرعون در دربار فرعون است که وقتی می‌خواستند حضرت موسی را به قتل برسانند گفت، آیا می‌کشید کسی را که می‌گوید خدای یکتا پروردگار من است و آیات بیّنات از سوی پروردگارتان آورده است. اگر کاذب باشد نتیجه فعلش به خودش بر می‌گردد و اگر صادق باشد آنچه را که وعید می‌دهد نصیب شما خواهد شد.

سلطان ایران نیز در اینجا زیر سؤال می‌رود. زیرا می‌فرمایند آیا سلطان از این عمل تو اطّلاع یافت و چشم‌پوشی کرد یا به علّت پارس کردن گروهی از گرگانی که صراط مستقیم الهی را رها کرده و بدون هیچ دلیل و برهانی در راه تو قدم گذاشته‌اند، دچار هراس شد؟ ما شنیده بودیم که بلاد ایران به طراز عدل مزیّن شده ولی وقتی تحقیق کردیم آن را مطلع ظلم و مشرق ستم یافتیم. عدل را مشاهده می‌کنیم که زیر چنگال ظلم گرفتار آمده است. از خداوند می‌خواهیم آن را خلاصی بخشد.

در اینجا احبّای الهی را نیز دعوت به رعایت حکمت می‌فرمایند البتّه بعد از آن که آنها را انذار می‌کنند که کسی به علّت آنچه که بر امرالله وارد می‌شود به کسی اعتراضی نکند: "یا احباءالله اشربوا من عین الحکمة و سیروا فی ریاض الحکمة و طیروا فی هواء الحکمة و تکلّموا بالحکمة و البیان. کذلک یأمُرُکُم رَبُّکُمُ العزیزُ العلّام."

کلام زیبای جمال مبارک در تشبیه او به بقایای آفتاب سر کوه عزّ نزول می‌یابد و او را منع می‌کنند که مبادا به عزّت و اقتدارش اطمینان یابد: "یا باقر، لاتطمئن بعزّک و اقتدارک مَثَلُک کَمَثَلِ بقیة اثر الشّمس علی رؤس الجبال سوف یُدرِکُهُ الزّوال مِن لدی الله الغنیّ المتعال. قد اُخِذَ عِزُّکَ و عزُّ امثالک." (ای باقر به عزّت و اقتدارت اطمینان نداشته باش. مثال تو مانند بقایای اثر آفتاب روی کوه است. به زودی به ارادۀ الهی زائل خواهد شد. عزّت از تو و امثال تو اخذ شده است.)

در اینجا دیگربار علما را محلّ شماتت قرار داده می‌فرمایند به علّت کارهای شما حضرت رسول نالید و حضرت فاطمه فریاد کشید؛ دیار ویران شد و ظلمت جمیع نقاط را فرا گرفت. ای گروه علما شأن ملّت به علّت وجود شما به انحطاط کشیده شد. هر زمان فردی که دارای بینش و قوّۀ تشخیص بود خواست کاری کند که شأن اسلام فزونی یابد ضوضای شما بلند شد و او را از آنچه که اراده کرده بود منع کردید.

بعد، جمال قدم امام جمعه اصفهان را مخاطب قرار می‌دهند و می‌فرمایند که به علّت ظلمی که مرتکب شده ارکان اولیاء الهی مرتعش شده و جمیع اشیاء نالان شده‌اند. حضرت فاطمه از ظلمت فغان فرمود. او که سیّد بود، سیادتش زیر سؤال می‌رود چه که می‌فرمایند، "گمان بردی که از خاندان رسالت هستی. نفست تو را فریب داده است. انصاف بده به چه جرمی فرزندان رسول را گزیدی و اموالشان را غارت کردی. آیا به کسی که تو را آفریده کافر شده‌ای؟ با ابناء رسول کاری کردی که نه قوم عاد با حضرت هود کردند و نه قوم ثمود با حضرت صالح نمودند و نه یهود با حضرت مسیح کردند.

وعید حضرت بهاءالله در اینجا شروع می‌شود که، "سوف تأخُذُکَ نفحاتُ العذاب کما أخَذَ قوماً قبلک إنتَظِر یا ایّها المشرک بالله مالک الغیب و الشّهود." بعد صفات این یوم مبارک را برمی‌شمارند و تأکید دارند که به علّت کاری که او کرده حدیث ذبح تکرار شده و ذبیح به مقرّ فدا توجّه کرده بدون آن که مانند ذبیح اوّل زنده برگردد. او را "مبغوض العنود" می‌نامند و می‌پرسند که آیا گمان کردی شأن امر الهی با شهادت تنزّل یابد. او و پیروانش محلّ شماتت واقع می‌شوند چه که می‌فرمایند، وای بر تو ای مشرک بالله و کسانی که تو را بدون هیچ دلیل و برهان آشکاری امام خود گرفتند.

اواخر لوح مبارک می‌فرمایند به علّت جلوس هیکل ظلم بر تخت کینه و دشمنی، خورشید عدالت غیبت اختیار کرده است، فرزندان رسول کشته شدند و اموالشان غارت شد، ولی مردمان نمی‌فهمند. بعد می‌پرسند که به زعم تو اموال کافر بودند یا صاحبشان که تو اموال را از بین بردی و غارت کردی. ظلم را در پیش گرفتی و انصاف را رها ساختی و این عمل تو سبب نوحۀ اشیاء شد. بزرگان را کشتی و خردسالان را غارت کردی. آیا تصوّر می‌کنی آنچه را که به ظلم جمع کردی می‌توانی استفاده کنی. خیر قسم به جانم. برای خاموش کردن نور الهی قیام کردی در حالی که به زودی نور خودت خاموشی گیرد. شئون عالم خدا را عاجز نکند زیرا یفعل ما یشاء است و یحکم مایرید.

**اسامی مذکور در کتاب ایقان (ص173-174)**

در کتاب ایقان جمال مبارک اشارتی دارند که در این ظهور جمعی از علمای راشدین و فضلای کاملین به امر مبارک حضرت ربّ اعلی قیام کردند. بعضی اسامی را ذکر فرموده‌اند که اشارتی گذرا به آنها می‌شود:

1-جناب ملّا حسین بشرویی: ایشان مشهورتر از آن هستند که نیازی به ذکر باشد. امّا، عبارتی راجع به ایشان نقل شده که "لولاه ما استوی الله علی عرش رحمانیته و ما استقرّ علی کرسی صمدانیته." (مضمون: اگر او نبود خداوند بر عرش رحمانیتش نمی‌نشست و بر کرسی صمدانیت مستقر نمی‌شد.) در واقع به بیان حضرت ربّ اعلی "شجره حقیقت در هر حال ناظر است به خلق خود. هر وقت که ببیند استعداد ظهور را در مرایای افئدۀ مسبّحین، می‌شناساند خود را به کلّ به اذن الله عزّ و جلّ." (بیان فارسی، باب دهم از واحد هفتم) لذا دربارۀ حضرت باب‌الباب فرمودند، "چنانچه جوهر کلّ وجود در حین استماع مؤمن گشت با آن مناعت و ارتفاعی که در کینونت او بود که مقترن با کلّ نتوان ذکر کرد." (بیان فارسی، باب هفتم از واحد ششم) بنابراین، در کلّ عالم تنها نفسی که آمادگی استماع کلام مظهر ظهور الهی را داشت ایشان بودند.

2-جناب آقا سید یحیی. مقصود جناب یحیی دارابی ملقّب به وحید اکبر است که نحوه ایمان آوردن ایشان شهرت دارد. حضرت اعلی توقیعی را که در جواب ملّا باقر حرف حیّ راجع به من یظهره الله نازل شده بود برای ایشان هم فرستادند و در آن فرمودند که اگر بدانم که به من یظهره الله ایمان نیاوری، نام تو را از مؤمنین به خود حذف کنم و اگر یکی از مسیحیان که به من ایمان ندارد به حضرتش ایمان آورد، او را در زمرۀ مؤمنین به خود قلمداد می‌کنم. امّا، جناب وحید با چنان عظمتی ظاهر شد که نامش مخلّد گشت و شرح استقامتش در مدینةالصّبر ثبت شد.

3-ملّا محمّدعلی زنجانی مشهور به حجّت که در واقعۀ زنجان نهایت درجه استقامت را از خود نشان داد. جالب است که وقتی فرستادۀ او از شیراز بازگشت تا نتیجۀ تحقیقاتش را بیان کند و فقراتی از آثار حضرت اعلی را به حضور استادش داد، جناب حجّت با زیارت آثار مبارکه بلافاصله کلاس درس را تعطیل کرد و فرمود طلب العلم عند حصول المعلوم مذموم و ایمان خود را اعلام کرد.

4- ملّا علی بسطامی که دومین مؤمن به حضرت اعلی و اوّلین شهید راه ایشان محسوب است برای تبلیغ شیخ محمّدحسن نجفی به عتبات رفت و مورد بی‌مهری علمای سنّی و شیعه قرار گرفت و در نتیجه او را دستگیر کردند و در کارگاه‌های کشتی‌سازی استانبول به بیگاری واداشتند و زمانی که حکم آزادی او ابلاغ شد، جسدش را از کارگاه خارج می‌کردند.

5- ملّا سعید بارفروشی از اصحاب قلعه بود. وقتی مظلومیت جناب قدّوس را مشاهده کرد و می‌دانست ایشان عادت به صرف چای دارند همراه با ملّا یوسف خویی و سه نفر دیگر از اصحاب پنهانی از قلعه خارج شدند ولی راه را گم کردند و به دست اعدا افتادند. آنها را به ساری فرستادند و فتوای قتل آنها صادر شد. لباس‌های مسخره به تن آنها کرده وارد میدان نموده و در میان شور و شعف و لعن و طعن اعداء هر پنج نفر به شهادت رسیدند.

6-ملا نعمةالله مازندرانی از علمای مخلص بود. پس از ایمان به امر بدیع به نصرت امر برخاست و در قلعه طبرسی جزو اصحاب جناب قدّوس بود. پس از خاتمۀ قلعه و شهادت جمعی از اصحاب، میرزا محمّد باقر هراتی سردار اصحاب قلعه طبرسی و محمّدحسین بهنمیری و ملا نعمت‌الله را اسیر کرده به آمُل بردند و در آن شهر همه را به شهادت رساندند.

7- ملّا یوسف اردبیلی از علمای معروف و واعظ مشهور و از جمله شاگردان جناب شیخ احمد احسایی و سید کاظم رشتی بود. جناب سید کاظم رشتی نهایت درجه اطمینان و عنایت را به او داشت. او گاهی اظهار می‌داشت که بعد از وفات سید کاظم قائم موعود ظاهر می‌شود و بقیه به او اعتراض می‌کردند و نزد سیّد شکایت می‌کردند. او بعد از آن که در شیراز ایمان آورد به کرمان رفت و مورد مقاومت شدید حاج محمّدکریم‌خان کرمانی قرار گرفت که در حقّ او گفته بود که ملّا یوسف اردبیلی از لحاظ علم و فضل کمتر از ملّا حسین نیست. او بعد از آن که در آذربایجان عدّه‌ای را به امر مبارک هدایت کرد، برای نصرت امر به اصحاب قلعه شیخ طبرسی پیوست و به شهادت رسید.

8- ملّا مهدی خویی از علمای معروف خوی و از حروف حیّ امر حضرت اعلی بود. پس از ایمان در نهایت شجاعت به اعلای امر قیام کرد. وقتی با کسی راجع به امرالله صحبت می‌کرد انتظار داشت تصدیق کند و الّا مورد عتاب و خطاب قرار می‌داد. او بارها با ملّا مهدی کَندی در بیت مبارک در طهران به حضور جمال مبارک مشرّف شده بود و نهایتاً به اصحاب قلعه پیوست و به شهادت رسید.

9- اقا سید حسین ترشیزی در سال 1265 قمری تحصیلات دینی خود را به پایان رساند و از مجتهدین مشهور شد. در حین مراجعت از عتبات به ایران با حاجی محمّدتقی کرمانی همراه شد و او مژدۀ ظهور حضرت اعلی را به او داد و آقا سید حسین مؤمن شد. پس از ورود به طهران به جناب خال اعظم ملاقات کرد و در سال 1266 در واقعه شهدای سبعۀ طهران همراه با جناب خال اعظم و حاجی محمّدتقی کرمانی به شهادت رسید.

10- ملا مهدی کِندی از علمای کَند بادو برادرش به امر مبارک ایمان آوردند. او چندی به امر جمال مبارک در بیت ایشان به تعلیم خردسالان مشغول و مورد عنایت بود. بعد آوازه امر حضرت اعلی بلند شد و در همان سال اوّل موفّق به تصدیق امر مبارک شد. دو برادرش ملّا باقر در قلعه شیخ طبرسی به شهادت رسیدند ولی میرزا اشرف زنده ماند و مدّتی بعد از قلعه زنده بود. داستان او که یکی از هم‌شهریانش خواست با آوردن اسم فرزندش رحمن او را از ادامه مبارزه منصرف کند و او در جواب گفت محبّت رحمن حقیقی بر محبّت فرزندش رحمن پیشی گرفته در تاریخ نبیل مسطور است.

11- ملّا باقر کندی با برادرش ملّا مهدی از اوائل امر در طهران به عنایات جمال ابهی به فوز ایمان فائز شدند و در طهران به تعلیم و تربیت اولاد و فرزندان بزرگان مشغول بود و در واقعۀ قلعه طبرسی به شهادت رسیدند.

12- ملّا عبدالخالق یزدی از علمای مشهور شیخیه و از شاگردان شیخ احمد احسایی بود. در مشهد به وعظ و خطابه مشغول بود و سبب ملاقات جناب احمد یزدی، مخاطب لوح احمد عربی، با یکی از معاریف احبّا و ایمان او شد. پسرش شیخ علی در واقعه طبرسی به شهادت رسید. امّا خود او بعد از دریافت توقیع حضرت اعلی که ادّعای قائمیت را در آن مطرح فرموده‌اند، اعراض کرد. جمال قدم در وصف او فرموده‌اند، "ملّا عبدالخالق که از مشایخ شیخیه بود در اوّل امر که نقطۀ اولی روح ما سواه فداه در قمیص بابیت ظاهر اقبال نمود و عریضه‌ای معروض داشت. از مصدر عنایت کبری ذکرش نازل و بر حسب ظاهر کمال عنایت نسبت به او مشهود تا آن که لوحی مخصوص او ارسال فرمودند. در او این کلمۀ علیا نازل قوله تعالی إنَّنی انَا القائمُ الحقّ الّذی انتم بظهوره توعَدون. بعد از قرائت صیحه زد و به اعراض تمام قیام نمود وجمعی در ارض طا به سبب او اعراض نمودند." (قاموس ایقان، ج2، ص1002)

13- ملّا علی برقانی عموی حضرت طاهره است. او از شاگردان جناب شیخ احمد و از علمای مشهور شیخیه محسوب می‌شد که به کثرت عبادت معروف بود. او در اواخر شب بر می‌خاست و به دعا و مناجات می‌پرداخت و برای آن که به خواب نرود، زنجیری به گردن خود می‌نهاد که یک سر آن به سقف وصل بود. او به حضرت اعلی ایمان آورد و توقیعات به افتخارش نازل شد. در طیّ توقیعات مزبور او را به رعایت حکمت امر فرموده‌اند.

**چرا اجابت بعضی ادعیه ظاهر نشود**

گاهی اوقات با دلی پر آرزو و امید و با اطمینان از اجابت دعا، به درگاه خدا می‌شتابیم و با تضرّع و زاری اجابت آمال خود را از حضرتش می‌طلبیم. زیرا حضرتش فرموده، "اُدعونی استجب لکم." حضرت مسیح نیز می‌فرمایند، "سؤال کنید که به شما داده خواهد شد. بطلبید که خواهید یافت. بکوبید که برای شما باز کرده خواهد شد. زیرا هر که سؤال کند یابد و کسی که بطلبد دریافت کند و هر که بکوبد برای او گشوده خواهد شد. و کدام آدمی است از شما که پسرش نانی از او خواهد و سنگی بدو دهد یا اگر ماهی خواهد ماری بدو بخشد. پس هر گاه شما که شریر هستید دادن بخشش‌های نیکو را به اولاد خود می‌دانید چه قدر زیاده پدر شما که در آسمان است چیزهای نیکو را به آنانی که از او سؤال می‌کنند خواهد بخشید." (انجیل متی، باب 7، آیات 7-11)

امّا، همان پدر، اگر پسرش از او سم بخواهد هرگز نخواهد داد. زیرا می‌داند که برای او مضرّ است. جمال قدم می‌فرمایند، "ای نبيل بعضی عباد از حق سم قاتل طلب نموده و مي‌نمايند و به گمان خود شهد فائق خواسته‌اند آيا رضيع اگر سم طلب نمايد اعطای آن از بالغ جائز لا و نفسی و لو يصيح و يبکی." (مائدۀ آسمانی، ج4، ص89)

بنابراین، اعطاء هر آنچه که بندگان از خدا می‌خواهند جائز نیست، زیرا حکمت ایجاب نمی‌کند. البتّه نتیجۀ آن نیز معلوم است. جمال قدم در ادامه می‌فرمایند، "چنانچه شنيده‌ايد و مشاهده نموده‌اند که بعضی در عراق تلقاء وجه حاضر و از حق جلّ شانه خواستند آنچه را خواستند و بعد از اعطاء ظاهر شد از ايشان آنچه سبب خسران شد ...... و نفوس ديگر بعد ان وصلوا بما ارادوا بالمره از حق اعراض نمودند بعضی از آنان راجع و بعضی بکمال طغيان باقی انّ ربّک لهو العليم الخبير."

لهذا، باید بعد از دعا به درگاه خدا امور را به حضرتش تفویض نمود تا هر آنچه که صلاح فرد است از سوی ارحم الرّاحمین ظاهر گردد. بدین لحاظ است که جمال قدم می‌فرمایند، "مقصود آن که احبای الهی از تأخير ما ارادوا من ربّهم الکريم مکدر و محزون نباشند چه که آن منبع کرم و مخزن جود و مبدأ فيوضات لا نهايه و مصدر عنايات غير متناهيه لم يزل و لايزال معطی و باذل بوده و خواهد بود يشهد کلّ شئی انّه لهو العزيز الکريم." (مائده آسماني، ج4، ص89)

گاهی اوقات ابداً آنچه که خواسته شده با نقشه‌های الهی موافق نیست. فرضاً دعا برای رفع تضییقات، آزادی مسجونین، شفای بیماران و بعضی موارد دیگر ممکن است با ارادۀ الهیّه موافق نباشد. زیرا حق فاعل مختار است و آنچه را که اراده فرموده و بهتر از آن ممکن نیست ظاهر می‌کند. جمال قدم می‌فرمایند، "حقّ منتظر آن نبوده و نيست که هر نفسی آنچه بخواهد ظاهر فرمايد عَلَم يفعل ما يشآء برافراخته و به کلمه مبارکه احکم ما اريد ناطق. اين بسی واضح است که حقّ جلّ کبريآئه فاعل مختار است آنچه بگويد و بفرمايد همان مصلحت عباد او بوده و خواهد بود و آنچه شما خواستيد اعظم از آن ظاهر شده در کتب الهيّه تفرّس نمائيد تا مطّلع شويد بر علم و حکمت و سلطنت و قوّت و قدرت و احاطه حقّ تعالت قدرته و تعالت عظمته و تعالت سلطنته." (اقتدارات، ص289)

بدین لحاظ است که حضرت بهاءالله گلایه می‌فرمایند که چرا در مقابل آنچه که خلاف خواستۀ بندگان است آنها محزون مشاهده می‌شوند. یکی از اصول عرفان الهی اقرار به یفعل مایشائی خداوند است. با این حال در عمل راضی به آنچه که از سراپردۀ عظمت ظاهر می‌شود نیستیم. جمال ابهی می‌فرمایند، "يا علی، اگر به بصر حقيقت مشاهده نمائی حقّ را مسئول بينی نه فاعل مختار. جميع مُقرّ و معترفند به کلمهٴ مبارکهٴ «لا يُسئَلُ عَمّا يَفعَل» و همچنين به کلمهٴ محکمۀ «يَفعَلُ ما يَشاء». مع ذلک اگر بر حسب ظاهر فی الجمله بر غير ارادهٴ عباد امری ظاهر شود محزون مشاهده گردند. انشاءاللّه کلّ مؤيّد شوند بر تفکّر در آنچه از قلم اعلي جاری و نازل شده که شايد مقصود را بيابند و به آن عمل نمايند. بايد هر نفسی جهد نمايد تا به کوثر رضا فائز شود. بگو ای اهل عالم، اين وقت ثمين را از دست مدهيد، در تدارک مافات جهد نمائيد. اگر به اصغاء فائز شوند جميع از پرتو انوار شمس حقيقت منوّر گردند. امروز روزی است بزرگ. طوبي لِمَن عَرَفَ و وَيل لِمَن غَفَلَ." (آيات الهي، ج2، ص307)

از آن گذشته وقتی برای درمان بیماران صعب‌العلاج دعا می‌کنیم، انتظار داریم قطعاً شفای عاجل نصیب شود. ولی ممکن است ارادۀ الهی بر ماندن آن فرد تعلّق نگرفته باشد. از آن گذشته اگر قرار باشد جمیع بیماران بر اثر دعا درمان شوند دیگر کسی نخواهد مرد و این با حکمت الهی مباینت دارد. بدین لحاظ باید بعد از دعا به درگاه الهی امور را به او واگذاشت تا آنچه را که صلاح می‌داند عمل نماید. این است معنای توکّل و تفویض.